

امید افغانها به سه سال نیامده

بامیان اولین محلی است که مسئولیت تأمین امنیت آن به عهده نیروهای افغان سپرده شد.



در ۱۷ جولای ۲۰۱۱ انتقال مسئولیت های امنیتی از نیروهای ناتو به نیروهای امنیتی افغان طی مراسمی که در شهر بامیان با حضور مقامات ارشد امنیتی افغان و ناتو برگزار شد، رسماً آغاز گردید. مراسم ۱۷ جولای سر آغازی روندی است که باید تا سه سال دیگر کامل شود. این مراسم گرچه یک آغاز است و بنا بر این ارزش نمادین دارد، اما باشندگان عادی افغان از همین اکنون پیامد های خروج را با نگرانی دنبال می کنند.

باید دید که در ورای این نگرانی ها، دشواری های خروج چیست

و چه پیامد هایی برای دو جانب افغانی و ناتو دارد؟ پرسشی که اکنون مطرح است اینست که به راستی این خروج برای افغانستان یک کامیابی است یا سرآغاز یک مشکل جدید؟ و بالاخره خروج از افغانستان برای ناتو بچه معنی است. آیا ناتو مسئولیت خود را در این کشور ادا کرده است و اکنون پیروزمندانه راه خروج را پیش گرفته است، یا اینکه افغانستان برای ناتو بیک کوچه بن بست بدل شده و در جستجوی راهی برای خروج از باتلاق و بن بست است؟ برای پاسخ به این پرسش ها خوب است که یک بار دیگر پس زمینه منازعه جاری در افغانستان را مرور کنیم.

چگونه قصه افغانستان جهانی شد

افغانستان در نیم قرن اخیر گرفتار بحران دولت بوده است. یعنی نیروهای سیاسی داخلی از تأسیس یک دولت مدرن، ملی، دیموکراتیک و توسعه گرا ناکام بوده است و آرایش نیروهای سیاسی اغلب به جدال و منازعه و خونریزی و بی ثباتی منجر شده است.

در ۱۹۷۱ میلادی که سلطنت مشروطه در افغانستان ساقط شد و یک جمهوری تک حزبی در کشور سر بر آورد، آرایش نیروهای سیاسی در داخل بگونه ای بهم خورد که دیگر ظرفیت داخلی برای حل مسایل و مشکلات افغانستان کافی نبود. این امر به ناگزیر سر آغاز بین المللی شدن مسئله افغانستان شد.

"واقعیت اینست که تجربه عمل سیاسی دیموکراتیک در افغانستان هنوز بیش از حد تصور خام است و اعتبار مراجع و نهاد های ملی بیطرف نیز به اندازه کافی در طی دو سال اخیر به یغما رفته است و بنا بر این هرگز با اطمینان نمی توان سرنوشت کشور را به نیروهای سیاسی موجود داخلی سپرد و از آشوب و اغتشاش در امان ماند."

پیوند نیروهای سیاسی داخلی به ایدئولوژی های جهانی چون مارکسیسم و اسلام سیاسی روند بین المللی شدن مسئله افغانستان را تسریع کرد. بعد ها افغانستان به مکان بهره برداری های ستراتیژیک برای همسایگان خود تبدیل شد و در کام جدال های خونبار داخلی فرو رفت.

در ده سال اخیر نیز با اینکه یک ساختار حقوقی برای قدرت سیاسی بوجود آمده است، ساختار حقیقی قدرت همچنان بحران زا و تشنج آفرین است.

اکنون در آستانه خروج نیروهای ناتو، این سه مسئله دیرینه یکبار دیگر خود را بمیان میکشد. آیا ضمانت هایی کافی برای دوران بعد از خروج نیروهای ناتو بوجود آمده است؟ یعنی



بهره برداری های ستراتیژیک همسایگان از افغانستان قطع شده و ساختار سیاسی مقتدر که مشکل ها و مطالبات فزاینده داخلی را جوابگو باشد، بوجود آمده و ظرفیت های داخلی برای حل مسایل در حد کافی رشد کرده است؟

وقتیکه به بهره برداری های ستراتیژیک همسایگان از افغانستان اشاره میشود، پیش از همه گروه طالبان بخاطر می آید که اکنون همزمان هم یک مشکل حقوقی و هم یک معضل امنیتی است. آگاهان منطقه ای و بین المللی گروه طالبان را کارت بازی

پاکستان در منطقه بخصوص افغانستان میدانند. پاکستان بنا بگفته احمد رشید، روزنامه نگار پاکستانی، "به دلیل بحران هویت، بعد از جدایی پاکستان شرقی، منافع ملی خود را در انحصار قدرت بدست اردو، دستیابی به سلاح های اتمی و بوجود آوردن یک دولت دوست در افغانستان تعریف کرده است".

مردم بامیان از عدم توجه دولت به بازسازی این ولایت به شدت ناراضی اند. طالبان در همین راستای "تأسیس دولت دوست" در افغانستان پدید آمد و پاکستان اولین کشور از سه کشوری بود که رژیم طالبان را به عنوان دولت افغانستان، به رسمیت شناخت. عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز به تشویق پاکستان دست به این کار زده بودند.

در ده سال گذشته، برغم فشارهای بین المللی، پاکستان موفق شده است که طالبان را در مناطق خود مختار قبایلی در وزیرستان شمالی و جنوبی حفظ کند. چشم انداز ادغام این گروه در یک فرایند عادی تیره و دور از دسترس بنظر میرسد. اخیراً حملات این گروه بمقام های ارشد دولت افغانستان شدت یافته و تلاشهای صلح دولت افغانستان نیز تا کنون راه بجایی نبرده است. خروج ناتو بیش از هر مورد دیگر سوال سرنوشت طالبان را بمیان می آورد.

تردیدی نیست که طالبان میخواهند دیگر دهه اول قرن ۲۱ تکرار نشود و دهه پایانی قرن ۲۰ تجدید شود که دوران طلایی برای طالبان بود. باخروج ناتو احتمالاً طالبان بسوی تجدید دهه ۹۰ قرن بیستم خیز بر میدارند، اما ناتو بعد از ده سال جنگ همچنان با سوال سرنوشت طالبان مواجه است. نیرویی که بعد از ده سال حضور نظامی بین المللی همچنان حفظ شده است و بهیچ باج سیاسی و خراج مالی دست از کار نکشیده است، در فردای خروج نیروهای ناتو که احتمالاً بدون شائبه شکست ایدئولوژیک نیز نخواهد بود، با آن سابقه خشن و حمایت های لژیونریستی و ستراتیژیکی و با افغانستان فاقد ساختار های مناسب و نظام سیاسی عرق در فساد و متزلزل چه خواهد کرد؟

موضوع جدی بعدی توانایی نیروهای سیاسی داخلی است. آیا بلوغ سیاسی این نیروها بحدی هست که بتواند با ساز و کارهای قانونی، حقوقی و دیپلماتیک بر مشکلات و اختلاف نظرهای خود غلبه کنند یا باز هم ضرورت دست بردن به اسلحه صرف نظر از موجودیت گروه طالبان از میان نرفته است؟

"مبارزه با تروریسم از همان روزهای بعد از ۱۱ سپتامبر یک پروسه امنیتی - نظامی تعریف شد و کمتر به ابعاد حقوق بشری و مدنی و به خصوص ملت سازی و دولت سازی در افغانستان توجه شد."

برای بلوغ و پختگی تجربه سیاسی افغان ها، نیاز بحضور طولانی تر جامعه بین المللی است. البته انتقال تجارب سیاسی در صورت عدم حضور نظامی نیز ممکن است ولی حضور نظامی بیشتر حکم چکش تعادل را نه در منطقه که در میان جریانهای سیاسی داخلی، با توجه به درگیری های آغاز دهه ۹۰ قرن بیستم نیز یافته است.

نیروهای سیاسی داخلی افغان کمتر به انتقال تجارب سیاسی و بیشتر به فضایی برای تمرین عمل سیاسی محتاج اند. این ضعف، که باعث بین المللی شدن مسئله افغانستان شده است، یک تهدید جدی برای نابودی دست آورد های ده سال گذشته جامعه بین المللی است.

در ده سال گذشته، نه تنها گامهای اساسی برای رفع این مشکل برداشته نشد، که اکنون نیز چندان بآن توجه نمی شود. برنامه خروج نیروهای بین المللی از افغانستان برای این ضعف ظرفیت که در اصل باعث ورود آنان به افغانستان شده است، نیز باید پاسخی داشته باشد.

تعریف ناقص مبارزه با تروریسم

مسئله سوم به ناکامی مسئله دولت سازی در افغانستان باز میگردد. مبارزه با تروریسم از همان روز های بعد از ۱۱ سپتامبر یک پروسه امنیتی - نظامی تعریف شد و کم تر به ابعاد حقوق بشری و مدنی و به خصوص ملت سازی و دولت سازی در افغانستان توجه شد.

مدیریت روند مبارزه با تروریسم را وزارت دفاع ایالات متحده بعهده داشت و نهاد های دیگر از جمله وزارت خارجه کمتر در تعیین سیاست های اصلی نقش داشت. در دوران تصدی دونالد رامسفلد واحد آموزشهای مدنی اردوی امریکا نیز مطلقاً تعطیل شد، هرچند بعد ها حدود سیصد نفر از این نیروها در افغانستان دست بکار شدند. این، یعنی که دولت سازی در صدر اولویت های جامعه جهانی بخصوص ایالات متحده قرار نداشت.

ساختار حقوقی دولتی که در افغانستان شکل گرفته است، بی تردید واجد اصول و ارزشهای دیموکراتیک است، اما تمرکز بیش از حد قدرت، نظام سیاسی کنونی را آشکارا نا کارآمد ساخته است.

"این استدلال که دولت سازی وظیفه خود افغانها است بهیچ وجه درست نیست. نیم قرن بحران دولت در افغانستان نشان داده است که نخبه گان سیاسی افغان بدون همکاری بین المللی نمی توانند از عهده این مهم برآیند."

صرف نظر از مشکلات امنیتی کلان و دشواری ها و مشکلات ناشی از حضور طالبان و القاعده، ضعف نهاد های دولتی و کارنامه ناکام جامعه جهانی در امر دولت سازی در افغانستان، خروج نیروهای نظامی ناتو را به یک هشدار جدی بدل کرده است. چه ضمانتی وجود دارد که افغانستان بار دیگر به دالان رقابت های منطقه ای و بنا براین به کانون تهدید کننده نظم و امنیت بین المللی بدل نشود.

غفلت افکار عمومی در غرب

تجربه تاریخی نشان داده است که خروج از افغانستان به مراتب دشوارتر از ورود به این کشور است. معلوم نیست که ناتو در آستانه خروج چه اندازه به این دشواری‌ها اندیشیده است.

شاید اکنون تلفات و دشواری‌های جنگ و بخصوص مصارف سرسام آور آن و احتمالاً نفرت از جنگ یا حد اقل کاهش حمایت از جنگ در افکار عمومی امریکا و غرب و پیش رو بودن مسایلی چون انتخابات و رقابت‌های سیاسی، سیاستمداران و رهبران سیاسی کشورهای غربی را بخروج زود هنگام نیروهای نظامی‌شان از افغانستان ترغیب کند. اما واقعیت اینست که مردم دنیا بخصوص باشندگان کشورهای غربی در مورد پیامدهای واقعی خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان بطور وحشتناکی در غفلت نگهداشته شده‌اند.

خروج ناتو با سه مساله‌ایکه در بالا توضیح داده شد یعنی سوء استفاده همسایه‌ها، ضعف نهادهای دولتی و ضعف نیروهای سیاسی و نخبگان داخلی پیوند جدی دارد و پاسخهای روشن و چشم انداز قانع کننده در این مورد دیده نمیشود. ناتو نمیتواند که خاطره خروج نیروهای شوروی از افغانستان در دهه ۸۰ قرن بیستم را از یاد ببرد. تاوان خروج برای شوروی بمراتب سنگینتر از مصرف حضور بود. خروج شوروی از افغانستان با بحرانهای ایدئولوژیک نظام سوسیالیستی همزمان شد. به حق یا ناحق بسیاری‌ها خروج نیروهای شوروی از افغانستان را به زوال هژمونی ایدئولوژیک نظام شوروی پیوند دادند و بدین ترتیب چنانکه دیدیم، از این شکست باغ بنیادگرایی مذهبی یک چندی به برگ و بار نشست.

اکنون نیز بنیادگرایان در کمین نشسته‌اند تا کارزار تبلیغاتی وسیعی را بعد از خروج نیروهای ناتو براه اندازند. ناتو خواه نا خواه حیثیت بازوی دفاعی تمدن مدرن را یافته و مداخلات این سازمان در اغلب موارد از افریقا گرفته تا اروپای شرقی بُعد اخلاقی و حقوق بشری نیز داشته است.



نیروهای ناتو که مسئولیت تأمین امنیت را به نیروهای افغان واگذار میکنند خود بیشتر به کار آموزش این نیروها مشغول می‌شوند. به طور مشخص ناتو هم بُعد دفاعی و امنیتی دارد که بموجب آن برای تأمین امنیت نظام بین الملل و صلح جهانی در گستره به وسعت جهان به ایفای نقش می‌پردازد و هم بُعد اخلاقی و حقوق بشری دارد که بموجب آن جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر، استبداد و ستم، اگر نه در ذات خود، حد اقل به لحاظ پیامد آن در صورتیکه صلح و امنیت جهانی را بخطر اندازد، در قلمرو صلاحیت و وظایف ناتو قرار می‌گیرد.

افغانستان دقیقاً برخوردار از این هردو بُعد است. در این کشور هم بُعد حقوق بشری و ساختن یک نظام سیاسی مسئول که به الزامات بین‌المللی و روابط انسانی و حقوق اساسی باشندگان توجه داشته باشد مهم است، بخصوص که چنین پدیده با امنیت در منطقه و جهان پیوند خورده است، و هم امنیت در افغانستان با توجه به پیوندی که با امنیت منطقه و جهان یافته است، در هر اقدام سیاسی مربوطه به افغانستان، امر جدی و قابل ملاحظه است.

فرار یا پایان کار؟

برای ناتو بسیار مهم است که خروجش از افغانستان اجرای مسئولیت این سازمان در این کشور تلقی گردد و نه شکست آن. این امر مستلزم آنست که ضمانت‌های لازم برای ادامه روند امور و حرکت بسوی صلح و دیموکراسی و ثبات و امنیت در افغانستان ایجاد گردد. در غیر آن صورت خروج ناتو از دید بنیادگرایان، یک شکست ایدئولوژیک بحساب آمده و باعث تقویت انگیزه ستیزه جویان و خشونت طلبان خواهد شد.

میان خروج از افغانستان و شکست ایدئولوژیک این سازمان، البته، رابطه منطقی وجود ندارد. اما اگر مسایلی که با خروج پیوند خورده است، از جمله مسایلی چون دولت سازی و امنیت مورد توجه قرار نگیرد، سقوط افغانستان در کام هرج و مرج قطعی است و این علاوه بر پیامدهای امنیتی غیر قابل پیش بینی، حیثیت و هیمنه ایدئولوژیک ناتورا نیز مخدوش خواهد کرد.



ناتو بخصوص باین نکته باید توجه کنند که خروج اردوی سرخ از افغانستان هیچگاه منجر به ثبات و امنیت در این کشور نشد. نهاد‌های هم که طی بیش از یک دهه کمابیش شکل گرفته بود، در جدال‌های قدرت نابود شدند. افغانستان هیچگاه نتوانست که بر

مشکلات خود غلبه کند و بیش از یک دهه جنگ قدرت ثبات و امنیت را تا حدی تنزل داد که در شروع قرن بیست و یکم افغانستان به مأمنی برای دهشت و ترور تبدیل شده بود.

این مسئله هم برای افغانستان و هم برای جامعه بین المللی واجد درس های آموزنده و عبرت های بسیار است. باز خوانی خاطره خروج نیروهای شوروی برای ناتو میتواند بسیار قابل توجه باشد، اما نه از این بُعد که سرنوشت ناتو همان سرنوشت نیروهای شوروی است، بل از این حیث که پیامد خروج تا حدودی ممکن است برای هر دو یک سان باشد.

سوال اصلی اینست که خروج نیروهای ناتو برای مردم افغانستان چطور معنی شود؟ شکست و فرار یا خروج پیروزمندانه در پایان کار مخالفان نقش آفرینی ناتو در عرصه جهانی، از سازمان های ستیزه جویی چون القاعده و طالبان گرفته تا برخی دولتهای که گسترش ناتو را یک تهدید امنیتی برای خود میدانند، همگی انتظار فرصت یک خروج ناکام از افغانستان نشسته اند.

نسبت به بیست سال گذشته اگر افغانستان از بسیاری جهات به عقب نرفته باشد، هیچ پیشرفتی نکرده است. ناپختگی و عدم ظرفیت سیاسی کافی، هنوز نقطه ضعف افغانستان است و این بی تردید نگرانی هایی را در مورد ادامه روند موجود بعد از خروج نیروهای ناتو و قوای ائتلاف بین المللی، برای ناظران امور، بوجود می آورد. هم در بخش امنیت و هم در بخش دولت سازی افغانستان در مرحله نا مطلوب و نا امید کننده بسر میبرد. شانس اندکی که وجود دارد، در فرصت سه ساله پیش رو است. اگر بتوان در این فرصت اندک، بیک تجدید ساختار سیاسی در کشور زد و نظام سیاسی را انعطاف پذیرتر و عیوب ساختاری آنرا اصلاح کرد و نیر با تجدید نظر اساسی در شیوه مبارزه با تروریسم و تشدید فشار های سیاسی و نظامی دستگاه ترور را از کار انداخت، میتوان امید وار بود که خروج ناتو به سرنوشت خروج نیروهای شوروی دچار نشود. اما اگر این خروج نا موفق باشد مهار فاجعه بعدی به قدرتی بیبیش از قدرت ناتو نیاز پیدا خواهد کرد.

گرفته شده از سایت دری بی بی سی برای افغانستان